

# بچه‌ها بتتری



• سال دوازدهم • فروردین ۱۴۰۲ • شماره ۱۳۵  
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم‌بینا



# در فراغت تابستانی بخوانید

- ۲ ..... به شما افتخار می‌کنیم!
- ۶ ..... چون مهربان بود
- ۷ ..... گل و پروانه
- ۸ ..... من و پیشی و ماهی
- ۱۰ ..... دوست، آن باشد
- ۱۱ ..... کلید گنج دانش
- ۱۲ ..... لاک‌پشت و کلاغ
- ۱۶ ..... اولین اکتشافات علمی
- ۱۸ ..... مارمولک و عقرب بیابان
- ۲۰ ..... حمله‌ی حشرات
- ۲۲ ..... چهره‌های مشهور اصفهان
- ۲۴ ..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۶ ..... چیستان
- ۲۸ ..... شاد شاد

**به شما افتخار می‌کنیم!**

**امتحانات پایان سال من و داداش کوچولو تمام شده بود اما  
آبجی و داداش بزرگم همچنان با امتحان‌ها دست و پنجه نرم  
می‌کردند. وقتی بابا به خانه برگشت، یک کیک بزرگ در دست  
داشت. مامان کیک را گرفت و توی یخچال گذاشت. یک لیوان  
شربت به او داد و گفت: «خداقوت آقا! اگر موافق باشی، بچه‌ها  
را ببریم به تونل تاریخ!»**

**بابا خندید و گفت: «البته، شما هم زحمت بکش و آلبوم  
قدیمی را بیاور.» مامان به سراغ کمد دیواری رفت و آلبومی را  
آورد و جلوی بابا گذاشت. بابا گفت: «خانم، لطفاً زنگ تفریح و  
تغذیه را برای درس خوان‌ها بزنید!» مامان به سراغ داداش و  
آبجی رفت و از آن‌دو خواست برای استراحت پیش ما بیایند.**

وقتی همه اطراف بابا و مامان جمع شدیم، مامان گفت: «بچه‌ها، آماده‌اید با هم وارد تونل تاریخ بشویم» آبجی کوچولو گفت: «من از تونل می‌ترسم چون تاریک است؛ من نمی‌آیم!» بعد پشت آبجی قایم شد. داداش گفت: «آبجی کوچولو، این تونل ترس ندارد، بیا بنشین.»

بابا آلبوم را باز کرد، چند عکس قدیمی را به ما نشان داد و گفت: «کدام یک از افراد این عکس‌ها را می‌شناسید؟» ما با شک و تردید زیاد، جوانی را که شباهت زیادی به بابا داشت، نشان دادیم. پرسیدم: «باباجان، این شما هستید؟» بابا: «بله، می‌دانید اینجا کجا است؟» داداش گفت: «جبهه!» بابا گفت: «بله، این عکس مربوط به ۳۴ سال پیش است. آن وقت من و چند نفر از دوستانم برای دفاع از خاک کشور به جبهه‌های جنگ رفته

بودیم. عده‌ای از دوستانم شهید یا مجروح و دو نفر هم اسیر شدند و خوشبختانه بعد از چند سال به کشور باز گشتند. در چنین روزهایی بود که جوانان ما خرمشهر عزیز را آزاد کردند.»

داداش کوچولو گفت: «باباجان، جنگ چیز بدی است! شما چرا به جنگ رفتید؟ نمی‌شد نروید؟» بابا گفت: «بله پسر، جنگ خیلی خیلی بد است ولی گاهی برای دفاع از وطن باید جنگید. فکر کن اگر همین الان، یک نفر از خیابان دیگری بیاید، در خانه‌ی ما را بشکند، مرا بزند و شما را ببرد، چه می‌شود؟»

آبجی کوچولو زد زیر گریه و بعدش هم نوبت داداش کوچولو شد. ما سعی می‌کردیم آن دو را آرام کنیم. مامان هر دوی آنها را کنار خودش نشاند، اشک‌هایشان را پاک کرد و گفت:

«عزیزان دلم، کسی به خانهای ما نیامده، بابا گفت فکر کنید! نگفت که حتماً چنین کسی می‌آید! گریه نکنید! به من نگاه کنید. آیا شما آقای پلیس را دوست دارید؟» آن دو با بغض، سری به نشانه‌ی جواب مثبت تکان دادند. مامان گفت: «وظیفه‌ی آقای پلیس عزیز و مهربان، مواظبت از مردم در برابر آدم‌های بد است. اما اگر یک کشور خارجی بخواهد مردم ما را اذیت کند، نیروهای نظامی به سراغش می‌روند، او را از کشور بیرون می‌کنند و اگر لازم باشد، تنبیه‌اش می‌کنند.»

داداش بزرگ گفت: «بابای خوب ما سال‌ها قبل همین کار را انجام داد. اگر بابا و سایر رزمندگان به جنگ نرفته بودند، الآن ممکن بود آدم‌بدهای خارجی در کشور و شهر ما و حتی در خانهای ما باشند!» بعد دستان بابا را گرفت، بوسید و گفت:

**«باباجان، به شما که برای حفظ کشور ما جنگیدید، افتخار می‌کنم.»**

**من هم برای اینکه از قافله عقب نمانم، گفتم: «به افتخار بابای عزیزم و همه‌ی مدافعان کشورمان که خرمشهر را آزاد کردند، دست و جیغ و هورا!» اتفاق شیرین بعدش را هم که خودتان خوب می‌دانید، چه بود؟**

**[[قاصدک]]**

**چون مهربان بود  
هشتم امام ما شیعیان است  
نامش رضا و آرام جان است  
موسی کاظم بابای او بود  
باب‌الحوائج بابای او بود**

در علم و تقوی مشهور بوده  
او هشتمین گل، محبوب بوده  
حتی برای آهوی صحرا  
گردیده ضامن، این سرور ما  
فهمیده آهو او مهربان است  
او بر غریبان، آرام جان است  
چون مهربان بود در بین مردم  
مسموم شد او با زهر مأمون

«فاطمه رحیم نژاد»

گل و پروانه  
یه گلدون خالی دارم  
داخل اون گل می کارم

گلدونمو برمی دارم  
کنار ایوون می دارم  
پروانه‌ای ناز و قشنگ  
با بال‌های رنگ و وارنگ  
پر می زنه توی هوا  
یه راست میاد خونه‌ی ما  
تا گلدونو می‌بینه  
میاد رو گل می‌شینه

[[مهری طهماسبی دهکردی]]

من و پیشی و ماهی  
من حیوونا رو دوست دارم  
پروانه‌ها رو دوست دارم

در تُنگِ گرد و کوچک  
یه ماهی قشنگ دارم  
قرمز و زرد و آبی  
باله‌های طلایی  
چرخ می‌خوره توی تُنگ  
با اون دُمِ سُرخابی  
گر بهی ناز و شیطون  
شد مهمونِ خونمون  
اونم کنار ماهی  
شد مهمونِ خونمون  
من و پیشی و ماهی  
دوستیم با هم سه‌تایی

**مواظبم تا پیشی  
دست نزنه به ماهی**

«صبا ندافیان»

**دوست، آن باشد**

**دوست، آن باشد که گیرد دست دوست**

**دو دوست با هم سفر می کردند که ناگهان خرسی از دور ظاهر شد. یکی از آن دو، بالای درخت رفت و آنجا پنهان شد. دیگری متوجه شد چیزی نمانده است که خرس، او را بگیرد. پس روی زمین دراز کشید و خود را به مردن زد.**

**از آنجا که می گویند خرس با مرده کاری ندارد؛ وقتی پوزه اش را روی بدن مرد کشید، او نفسش را در سینه حبس کرد. همین که خرس از آنجا دور شد، مردی که بالای درخت**

رفته بود، پایین آمد و از دوستش پرسید: «خرس توی گوش تو چه گفت؟» مرد: «او گفت از این به بعد، با دوستانی که به هنگام نیاز به یاری تو نمی آیند، سفر مکن.»

دوست واقعی، در پریشان حالی و درماندگی شناخته می شود.  
[[حسین ابراهیمی (الوند)]]

## کلید گنج دانش

هیچ چیز با ارزش تر از اخلاق نیکو نیست. امام رضا (A) امام علی بن موسی الرضا (A) در مدینه متولد شدند و ۲۰ سال امامت کردند. ایشان در سال های آخر عمر مبارکشان، در ایران زندگی کردند.

روزی آن حضرت به یاران خود گفتند: «علم و دانش مانند یک گنج و ثروت بزرگ، ارزشمند است. اگر می خواهید به این گنج

گرانها دست پیدا کنید، به کلید نیاز دارید. این کلید، یک چیز است و آن، «پرسش» است. هرچه بیشتر پرسید، به دانش شما اضافه می‌شود. با هر پرسش و پاسخی، چهار دسته از مردم، از خدا پاداش می‌گیرند: اول، کسی که سؤالی پرسید؛ دوم، کسی که جواب آن سؤال را داده؛ سوم، کسی که این سؤال و جواب را شنیده و چهارم، کسی که از این گفت‌وگو، نکته‌های تازه‌ای یاد گرفته است.

«علی اکبر زین العابدین»

## لاک پشت و کلاغ

یکی بود، یکی نبود؛ غیر از خدا هیچ کس نبود! روزی روزگاری، کلاهی پرواز کرد تا غذایی برای خوردن پیدا کند. او رفت و رفت و رفت تا به جنگلی رسید. در آنجا پر از درخت‌های میوه

بود. کلاغ این‌ور و آن‌ور رفت تا به یک درخت سیب رسید.  
خوشحال شد و روی شاخه‌ای نشست که پر از سیب‌های رسیده و  
شیرین بود.

کلاغ با نوکش به یک سیب ضربه زد تا آن را بخورد که سیب از  
بالای شاخه به پایین افتاد. وقتی سیب افتاد، کلاغ صدایی را  
شنید که گفت: «به به! چه کار خوبی کردی، یک سیب برای من  
انداختی.» کلاغ پایین درخت را نگاه کرد و یک لاک‌پشت را  
دید. لاک‌پشت سیب را گاز زد و گفت: «چه سیبِ خوب و  
شیرینی!» کلاغ از بالای درخت گفت: «من که این سیب را برای  
تو پایین نینداختم. خواستم آن را خودم بخورم که افتاد.»

لاک‌پشت گاز دیگری به سیب زد و گفت: «هر کاری که کردی،  
سیب خوشمزه‌ای بود. کاش با من دوست می‌شدی.» کلاغ از

درخت پایین آمد و روبه روی لاک پشت نشست و گفت: «مگر می شود من با تو دوست شوم؟»

لاک پشت گفت: «چرا نمی شود؟ خیلی از حیوان ها با هم دوست هستند. تو هم می توانی با من دوست بشوی.» کلاغ گفت: «من دوست دارم با حیوانی دوست بشوم که مثل خودم باشد و اگر حیوان بزرگی آمد بتواند فرار کند.»

لاک پشت خندید و گفت: «ما لاک پشت ها نمی توانیم مثل شما پرواز کنیم ولی می توانیم کاری بکنیم تا خودمان را نجات بدهیم.» کلاغ: «چطوری؟ چه کار می توانی بکنی؟» حرف کلاغ تمام نشده بود که یک دفعه روباهی از راه رسید. کلاغ تا روباه را دید، پرید و روی درخت نشست و از آن بالا به لاک پشت نگاه کرد تا ببیند او چه می کند. روباه تا چشمش به لاک پشت افتاد،

ناراحت شد و چندبار روی لاک او کوبید. کلاغ نگاه کرد و دید دست و پا و سر لاکپشت نیست. او نمی‌دانست چرا لاکپشت این‌جوری شده.

روباه بالای سرش را نگاه کرد و دید کلاغ روی درخت نشسته است. ناامید از آنجا دور شد. وقتی روباه رفت، کلاغ از درخت پایین آمد و کنار لاکپشت نشست. ناگهان دست و پا و سر لاکپشت نمایان شد. کلاغ که نمی‌دانست چه شده، گفت: «تو چرا این‌جوری شدی؟» لاکپشت: «من توی لاک خودم رفتم. اگر حیوان بزرگی بیاید و بخواهد اذیتم کند، توی لاکم می‌روم.»

کلاغ: «این‌جوری کسی با تو کاری ندارد؟» لاکپشت: «هیچ حیوانی نمی‌تواند مرا اذیت کند، برای اینکه لاک من مثل سنگ

محکم است. برای همین، به ما سنگ‌پشت هم می‌گویند.»

کلاغ قارقار کرد، بلند شد و روی درخت نشست. لاک‌پشت پرسید: «چرا رفتی؟ هنوز هم نمی‌خواهی با من دوست بشوی؟»

کلاغ: «چرا، من با تو دوست می‌شوم. امروز فهمیدم فقط حیواناتی که پرواز می‌کنند، زرنگ نیستند. حیواناتی مثل لاک‌پشت هم زرنگ هستند اما پرواز نمی‌کنند.» لاک‌پشت: «حالا چرا این حرف‌ها را از بالای درخت می‌زنی؟» کلاغ دوباره قارقار کرد و گفت: «برای اینکه می‌خواهم سیب‌های خوشمزه را برای تو پایین بپردازم.» لاک‌پشت خندید و به طرف سیبی رفت که کلاغ برایش پایین انداخت.

[[محمد میرکیانی]]

## اولین اکتشافات علمی

اولین اکتشافات علمی توسط چه کسانی انجام شد؟ نخستین

اکتشافات علمی ثبت شده، مربوط به بابلی‌ها است. آن‌ها نخستین کسانی بودند که موقعیت خورشید، ماه و سیارات را بررسی کردند.

مصریان باستان هم محاسبات ساده و هندسی را حدود ۴ هزار سال پیش از میلاد مسیح (A) انجام دادند و به تدریج دانش قابل توجهی در باره‌ی معماری، پزشکی و کالبدشناسی به دست آوردند. یونانیان از ۶۰۰ سال پیش از میلاد، در هندسه و فلسفه پیشرفت بسیاری کردند ولی در زمینه‌ی علوم عملی، به جز اکتشافات ارسطو که پایه‌گذار مطالعات زیست‌شناسی بود، موفقیت چندانی کسب نکردند. «ارشمیدس»، بسیاری از اصول ساده‌ی فیزیک را کشف کرد و «بطلمیوس»، مطالعاتی در زمینه‌ی ستاره‌شناسی انجام داد.

از قرن ۱۵ میلادی، تجربیات و آزمایش‌های علمی به شکل عملی آغاز شد و «گاليله» جزو اولین کسانی بود که تجربه و آزمایش را جایگزین فلسفه و استدلال کرد.

«پریسا همایون‌روز»

## مارمولک و عقرب بیابان

کدام مارمولک بیابانی، سمی است؟ صدها گونه مارمولک در بیابان زندگی می‌کنند ولی فقط دو نوع آن سمی هستند؛ بزمجهی هیلا در ایالات متحده آمریکا و مارمولک منجوق‌دار در مکزیک. اما نگران نباشید؛ این مارمولک‌ها از سم خود برای مقابله با دشمن استفاده می‌کنند، نه برای حمله به جانوران دیگر.

مارمولک چاکوالا با جا دادن خود در شکاف صخره‌ها و

فوت کردن هوا، خودش را از دشمن حفظ می‌کند. چاکوالا مانند چوب‌پنبه‌ی سر بطری، به سختی از شکاف صخره‌ها بیرون می‌آید.

چرا عقرب در انتهای دم خود نیش دارد؟ عقرب با دم خود نیش می‌زند؛ البته فقط هنگامی که واقعاً عصبانی می‌شود. عقرب‌ها برای گرفتن شکار و کشتن آن‌ها از چنگال خود استفاده می‌کنند زیرا چشم‌های کوچکی دارند و نمی‌توانند به خوبی ببینند. برای همین، شکارشان را با حس چشایی و بویایی خود ردیابی می‌کنند. معمولاً عقرب‌ها از حشرات و عنکبوت‌ها تغذیه می‌کنند ولی عقرب‌های بزرگ، مارمولک‌ها و موش‌ها را نیز می‌خورند.

[[امیر صالحی طالقانی]]

## حمله‌ی حشرات

بعضی از حشرات، طعم و مزه‌ی خون را دوست دارند. آن‌ها روی بدن همه‌ی موجودات زنده مثل حیوانات و حتی انسان می‌نشینند و از آن تغذیه می‌کنند. شاید تا به حال، پشه‌ای دست شما را نیش زده باشد؛ بعد از نیش زدن، چه اتفاقی می‌افتد؟  
چقدر خارش دارد!

دهان پشه مثل یک لوله‌ی بلند است که وقتی روی پوست جاننداری می‌نشیند، پوست را سوراخ می‌کند و مثل یک مکند، خون را از داخل رگ‌های خونی می‌مکد و وارد لوله‌ی دهانش می‌کند. همزمان آب دهانش را روی پوست بدن آن جاندار می‌ریزد. بدن نسبت به این بزاق، واکنش نشان می‌دهد. سپس منطقه‌ی نیش‌زده، ورم می‌کند و خارش شروع می‌شود. اکنون

**سیستم دفاعی بدن، جنگ را آغاز می‌کند تا اثر بزاق پشه روی پوست را از بین ببرد و گزیدگی خوب شود.**

**وقتی پشهای شما را نیش می‌زند، ممکن است آن قدر جای نیش را بخار کنید که عفونی شود، آلودگی بیشتری وارد زخم شود و زمان بیشتری طول بکشد تا زخم خوب شود. دستگاه دفاعی بدن، می‌داند چگونه عمل کند! سلول‌های فاگوسیت، هم میکروب‌ها را می‌خورند و هم باعث خوب شدن زخم می‌شوند. پس تحمل کنید و جای نیش پشه را نخار کنید.**

**گزیدگی و نیش‌زدن، دو موضوع متفاوت هستند. حشراتی مانند زنبور از طریق نیش‌زدن یعنی وارد کردن سم بدن خود به پوست حیوان، از خود دفاع می‌کنند. این سم در بدن موجود زنده به مدت ۴۸ ساعت سبب ورم، قرمزی و درد می‌شود که**

حتماً باید برای از بین بردن این مشکلات، از پمادهای مخصوص استفاده شود.

«طیبه‌سادات و مرضیه‌سادات صالحی»

## چهره‌های مشهور اصفهان

آیا مشاهیر استان اصفهان را می‌شناسید؟ استان اصفهان از

گذشته‌های دور تا کنون، چهره‌های توانمند و شخصیت‌های ارزشمند فراوانی را به فرهنگ و دانش بشری، تمدن اسلامی و جامعه‌ی ایرانی تقدیم کرده است.

بزرگ بانوی فقه علاوه بر مردان نام‌آور در تاریخ

استان اصفهان، بزرگ بانوانی در عرصه‌ی فقه، علم، هنر و اخلاق در دامان این استان پرورش یافته‌اند. یکی از گل‌های سرسبد این بانوان، بانو مجتهده امین است که در فقه و معارف اسلامی

درخشید.

**بزرگان عصر صفویه** پرورش و ظهور بزرگانی همچون شیخ‌بهای، میرداماد، علامه‌ی مجلسی، ملاصدرا، محتشم‌کاشانی و ده‌ها شخصیت دیگر در دوران صفویه بوده که آنان در این استان ظهور کردند و در ایران و جهان اسلام تأثیرگذار بودند. در عرصه‌های هنر، هنرنمایی مردان و زنان استان اصفهان در همه‌ی دوره‌ها زبانزد ایرانیان بوده و هست.

حتماً نام سلمان فارسی، یار نزدیک پیامبر اسلام (ص) را شنیده‌اید و می‌دانید که او هم از مردم استان اصفهان بوده است. شهید سیدحسن مدرس و سهراب سپهری هم از چهره‌های شناخته شده‌ی این استان به‌شمار می‌روند. در تاریخ معاصر ایران هم افراد نامداری مانند استاد فرشچیان، شهید همت و شهید خرازی،

از این استان برخاستند و در کشور مشهور شدند.

**مهم‌ترین صنایع استان** از زمان‌های دور، اصفهان محل

مناسبی برای تولیدات صنعتی بوده است. دو کارخانه‌ی

ذوب آهن اصفهان و مجتمع فولاد مبارکه، نقش مهمی در به

گردش در آوردن صنایع کشور دارند. مقدار مصرف فولاد در هر

کشور، نشان دهنده‌ی توسعه‌ی اقتصادی آن کشور است.

محصولات کارخانه‌های ذوب آهن اصفهان و فولاد مبارکه، در

سراسر ایران استفاده می‌شود.

«دکتر مهدی چوبینه و کورش امیری‌نیا»

## کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی اردیبهشت، «پروانه» بود که بچه‌زنگ‌ها با

کنار هم گذاشتن این پاسخ‌ها، آن را پیدا کردند: پیاز، رها،

ورزش، ایستگاه، نی، هندسه.

کلمه‌ی طلایی ماه خرداد، یک کلمه‌ی هفت حرفی و لقب یک شخصیت محترم و مقدس است. اگر می‌خواهید این کلمه را پیدا کنید، لطفاً با دقت به این پرسش‌ها پاسخ دهید:

۱. پرنمک است.

۲. نام یکی از استان‌های ایران که سه حرف آخرش، یک وسیله‌ی ساختمانی است.

۳. یکی از بزرگ‌ترین میوه‌های تابستانی که سه حرف اولش، نام یک کشور آسیایی است.

۴. برای رسیدن به آب، آن را حفر می‌کنند.

۵. وظیفه‌ی جابه‌جا کردن خون در بدن را بر عهده دارد و سیاه و سرخش را می‌شناسیم.

۶. جایی که کالاها یا وسایل اضافه را در آن جمع می‌کنند.

۷. کسی که حاضر نباشد.

## چیستان

سه دکان است دوش به دوش 

اولی مخمل فروش، دومی آرد فروش، سومی چوب فروش

چه الاغی است که افسارش دنبالش است؟ 

سیاه است، زاغ نیست 

می‌پرد، کلاغ نیست

بار می‌برد، الاغ نیست

یک دانه قلم است و در سر آن صد دانه اشرفی 

آن چیست که از کوه بیفتد روی زمین، از بین نمی‌رود؛ توی 

آتش نمی‌سوزد، توی آب هم خیس نمی‌شود.

زرد است زردک نیست 

گرد است گردو نیست

نوشته است کاغذ نیست

در بسته، پشت در بسته، خودش می‌زنه و می‌رقصه. 

درختی را که ایزد آفریده 

ده و دو شاخه بر او برگزیده

که بر هر شاخه‌ای سی برگ باشد

به هر برگی دو میوه آفریده

پاسخ چیستان‌های اردیبهشت

مار، هندوانه، تور ماهیگیری، لاک‌پشت، عقل، علم و دانش.

## شاد شاد

† اولی: «از ماشینی که خریدی، راضی هستی؟» دومی: «خودم

نه ولی مکانیک سر کوچه ازش راضیه!»

† هواپیما در حال سقوط بود، همه‌ی مسافران به‌جز یک نفر جیغ

می‌زدند. از او پرسیدند: «تو چرا ساکتی؟» گفت: «هواپیما مال

من که نیست، بگذار سقوط کنه!»

† به یک نفر گفتند: «اجازه می‌دهی پسر ت برود دانشگاه؟»

گفت: «اگر لطمه‌ای به مدرسه‌اش نزنه، بله!»

† معلم: «به‌جز اکسیژن، چه چیزهای دیگری در هوا وجود

دارد؟» شایان: «مگس، پشه و کلاغ!»

† یک نفر ساعتش خراب شد، آن را باز کرد و دید یک مورچه‌ی

مرده در آن است. گفت: «پس مشکل این بود، راننده‌اش مرده!»



# Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nasrin Ahyati  
Address: P.O. BOX 17775/336 Teh.Iran  
Fax: +9821 33102466  
Cell Phone: +98 912 307 0328  
Website: www.kamna.ir

چاپی بزرگی، تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۳۸  
تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۶ / ۳۳۱۰۳۳۳۳  
تلفکس: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۶ / ۳۳۱۰۳۳۳۳

ایران، مشهد، ولیعبد العظیم

## ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

مناصب: انتشار و مدیر مسئول: نسرین احمادی  
انور علی، حسین یوسفی، فریبرز آری  
ویراستار: سید محمد حسینی

نقشایی، ایران - تهران، مهدوی پور، پلاک ۳۳۸/۱۷۷۷۵